

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معرفة المهدی / جلسه اول ( ۱۹ آبان ۱۴۰۰ )

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهیرین

جهت شادی ارواح طیبه شهدا، روح حضرت امام، همه گذشتگان، ذوی الحقوق، پدر و مادرمان، معلمین و اساتیدمان فاتحه مع الصلوات

اللهم کن لولیک الحجۃ بن الحسن صلواتک علیہ و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل الساعة ولیا و حافظا و قاعدا و ناصرًا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا

به توفیق الهی این جلساتی که خدا ان شاءالله عمری بدهد بشود این جلسات را ادامه داد و خاص بحث حضرت است، اسمش را معرفة المهدی گذاشتیم. به خاطر اینکه به طور خاص راجع به حضرت صحبت کنیم و شاید جای چنین چیزی در حوزه علمیه کم بود. ان شاءالله که خدا قبول کند از همه ما و ان شاءالله بهره مند بشویم. بالاخره یک ساعتی را در هفته ، برای توجه خاص نسبت به حضرت اختصاص بدهیم.

فلسفه وجودی و جرقه ابتدایی بحث به خاطر این بود که حضرت آیه الله جاودان فرمودند که در مدرسه تان یک تعداد سرباز برای حضرت آماده کنید. کسانی که از ابعاد مختلف، آمادگی های مختلف داشته باشند. به هر جهت برای حضرت آمادگی های متعددی در اینها وجود داشته باشد. البته ما که این کاره نیستیم؛ اما گفتیم اقل این دستور این می تواند باشد که ما این کار را بکنیم که لااقل نسبت به معارف حضرت، یک گفتگوهایی را شروع کنیم به آغاز کردن و شاید این موجب شود که این گفتگوها را در سطح جامعه هم شروع کنیم به پخش کردن و اقل وظیفه ای که بر عهده مان است انجام دهیم. این، آن نکته فلسفه و جرقه ابتدایی، که به خاطر چنین داستانی بود.

اما اصل ورود به بحث و کیفیت بحث؛ اینکه راجع به چه چیزهایی می‌خواهیم بحث بکنیم، این جلسه اول من یک مقدماتی مجبورم طبیعتاً بگویم که اصلاً فلسفه وجودی این چیست و چگونه است؟ سبک بحث چیست و چگونه می‌خواهیم بحث کنیم؟

ببینید یک تحلیل راجع به غیبت و ظهور به صورت یک خطی در ذهن ما نشسته. تحلیلی یک خطی وجود دارد و آن تحلیل این است که ما از حضرت استفاده نکردیم، ائمه را بی‌مهری کردیم و از حضرات معصومین استفاده نکردیم، خدا حضرت را از ما گرفت. این میشود تحلیل غیبت. تحلیل ظهور هم تقریباً پادزهر این است؛ یعنی حضرت باید یار داشته باشند تا تشریف بیاورند. یک چنین ذهنیتی وجود دارد که باید یارانی وجود داشته باشند تا حضرت تشریف بیاورند. این تحلیل در حقیقت نمی‌خواهم بگویم تحلیل کاملاً غلطی است، ولی تحلیل کاملاً درستی نیست. به عبارتی این تحلیل کاملاً ناقصی از بحث است. و به واسطه این تحلیل کاملاً ناقص، شناختن شرایط و مختصات خودمان هست در این دوره ای که در آن هستیم؛ دوره غیبت. و چون مختصات خودمان را طبیعتاً در این دوره شناسایی نکرده ایم کارهای بی‌ربط هم می‌کنیم و توصیه‌های بی‌ربط هم سر این قضیه داریم. چون که الان نمی‌دانیم در چه اتفاقی واقع هستیم. این اتفاق آیا محصول ظلم گذشتگان ماست، که الان در آن هستیم؟ یا نه، یک تحلیل دیگری دارد که باید با این تحلیل جایگاه خودمان را شناسایی کنیم و حرکت خودمان را انجام دهیم، مطابق با زمین بازی ای که این زمین بازی، زمین اصلی است. به عبارتی مسئله غیبت در ذهنیت ما به عنوان یک عقاب طرح شده. انگار بشریت به واسطه این قضیه دارد عقاب می‌شود. در صورتی که نه تنها عقاب نیست، بلکه خود غیبت یک حقیقت کمالیه است. درست است که، این حرف بدی نیست که طول کشیدن غیبت محصول یک سری از بی‌توجهی‌ها هست. اما اصل الغیبه این گونه نیست. اصل الغیبه یک حقیقت کمالیه است که در ناموس خلقت باید اساساً اتفاق بیفتد و دشمنان هم اگر موجب شدند این اتفاقات تسریع شود یا بیفتد، این تصور راجع به دشمن که دشمن برنامه خدا را به هم میریزد این هم تصور اشتباهی از دشمن است. بالاخره دشمن حکم خدا و برنامه‌های ناموس الهی را به هم نمی‌ریزد، بلکه در همان پازل بازی می‌کند. یعنی یک اتفاقاتی باید بیفتد، دشمن هم می‌آید همین اتفاقات را تسریع می‌کند در پازل خدا حرکت می‌کند و در پازل خدا این کار را تسریع می‌کند یا انجام می‌دهد. لذا

وقتی که ما اصل الغیبه را که در آن هستیم یک حقیقت کمالی نمیدانیم، برخوردمان هم با آن طبیعتا برخورد صحیحی نخواهد بود. و حال آن که باید بدانیم.

این چیست که می‌گوییم اینها در ناموس الهی است؟ ببینید، بسیاری از اتفاقات سنن خداست، ناموس خداست. در فرضی که شما باشید و نباشید، ظلم باشد و نباشد، این اتفاقات باید بیفتد. مثلا شما فرض بفرمایید که این که ما می‌میریم، کل نفس ذائقة الموت، این چیزی است که جزء نوامیس خلقت است. وقتی شما می‌میرید نه عقاب است، نه کلا می‌توانید نمیرید، این که براساس حفظ سلامتی و ورزش و تغذیه مناسب و این چیزها کاری کنیم که آخرش نمیریم، این اتفاق نمی‌تواند بیفتد. نمی‌شود قیامت برپا نشود، بالاخره این گونه است که آدمها می‌میرند، بعد هم قیامت می‌شود، اینها جزء خلقت الهی است. هم چنین غیبت هم جزء اینهاست. این گونه نبوده که ائمه باشند و ما در دولت ائمه باشیم و بعد اتفاقی افتاد به نام غیبت. نه، این غیبت هم جزء این پروسه است. هرطور ما زندگی می‌کردیم، غیبت اتفاق می‌افتاد. این غیبت برای همه انبیا اتفاق افتاده و اینها در وجود نازنین حضرت حجت جمع شده، به صورت تام در حضرت دارد اتفاق می‌افتد. این را بعدها خواهیم گفت، همه انبیا غیبت داشتند و به واسطه غیبت امتشان را آماده سازی کردند. غیبت، خودش بخشی از بازی است. بخشی از آن اتفاقی که برای آماده سازی امت لازم است، غیبت هم جزء آن است. بحث غیبت در این است.

پس یک خطی بحث غیبت چه می‌شود؟ ما گفتیم یک خطی بحث غیبت اگر بگویید یک عقاب است، ما این را قبول نداریم. بعدا معلوم می‌شود «سر من اسرار الله» است. و اتفاقا غیبت زمان بسیار خوبی است برای اینکه عده ای رشدهایی بکنند. از همه ائمه و خود پیامبر تقریبا این معنا هست که حضرت می‌فرمودند: «آه شوقا الی لقاء اخوانی.»؛ چقدر دوست دارم آن برادرانم را در آن زمان ببینم. حتی امام صادق (علیه السلام) نسبت به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که خلاصه همه انبیا و اولیا قرار است اتفاق بیفتد، و ظهور او مثل قیامت می‌ماند، که بعدها راجع به این معنی صحبت می‌کنیم که چرا آیات مربوط به حوزه ظهور و قیامت و پیش از ظهور (یعنی اشراف ظهور)، آیاتش با هم یکسان است. چرا همان چیزهایی که برای اشراف قیامت می‌خواهند بگویند، همانها را برای ظهور می‌گویند؟ یعنی ظهور و قیامت چه ارتباطی با هم دارند که با آیات مشترکی درباره

اینها صحبت می شود؟ و ائمه همان چیزهایی که اشراط قیامت است به اشراط ظهور و شرایط ظهور می زنند. و امام صادق می فرمایند: من اگر آن موقع باشم، «لَخَدْمَتُهُ» من خودم خادم حضرت خواهم شد. یعنی این قدر مشتاق به آن جلوه تام و آن ظهور تام، که امام صادق معصوم نسبت به فرزند خودشان یک چنین چیزی دارند که من «ایام حیاتی» خدمت می کردم، همه عمرم را برای خدمت به آن حضرت می گذاشتم. و در روایات ما هست که وقتی می گویند مگر ما برادران شما نیستیم که می گویند چقدر مشتاق دیدار برادرانم هستیم؟ می گویند نه شما یاران من هستید. برادران من کسانی هستند که در دوره غیبت ظهور می کنند و برادر من آنها هستند. آنها کسانی هستند که «آمنوا بسواد علی بیاض»؛ اینها به یک سیاهی بر سپیدی ایمان می آورند. اینها ندیده ایمان می آورند. و این به عنوان یکی از قله های بحث غیبت است. غیبتی که شخص، ندیده پا به رکاب است، ندیده عاشق است.

مرور بحث در حد یک دقیقه:

تصویری از غیبت و ظهور است که غلط است. به عبارتی ناقص است، ولی آن قدر ناقص است که میشود گفت غلط است. آن تصویر این است که ما به واسطه نبود حضرت داریم عقاب می شویم. و این یک اتفاق عقابی است. حضرات معصوم را تحویل نگرفتند، در نتیجه آنها را از ما گرفتند. و تا یار پیدا نکنند، خدا لج کرده با بشریت. می گوید من مدام معصوم بیاورم و شما تحویل نگیرید؟ درستتان میکنم! تا یار نباشد، من نمی آورم! این یک تصویر یک خطی غیبت. این تصویر کاملا غلط است. یک حقیقت کمالیه است که در ناموس خلق است. در هر فرضی این اتفاق باید می افتاد. و مثل مردن می ماند که عقاب محسوب نمیشود. البته طولانی شدنش و همه اینها هست، که این بخشش را میشود عقاب دانست. ولی اصلش را نه. پس چیست؟

ممکن است این حرفی که میزنم الان خوب فهم نشود. اشکال ندارد. باید آن قدر با این بحث ور برویم تا رفته رفته این بحث [جا بیفتد]. بالاخره داریم یک بحث را در حوزه علمیه میکنیم دیگر! قاعده حوزوی بودن بحث باید مراعات شود. شما با این ادبیاتها مقداری سازگار شوید. رفته رفته بشنوید و با این ادبیاتها حرکت کنید.

یک بحثی داریم راجع به «اسماء الله». من اصل این بحث را نمی خواهم ورود کنم. اصل این بحث، در عرفان خیلی پرداخته می شود. به هر جهت در دعاها هم دیده اید که «باسماتک التی ملأت ارکان کل شیء». آن چیزی که همه عالم را به پا کرده اسماء الله است. اسماء الله است که همه عالم را به پا کرده. خدا هم به آدم این اسماء را آموزش می دهد، تعلیم می دهد، پیاده می کند. خدا اگر بخواهد ببخشد با اسم غفور می بخشد. یعنی این گونه است. آن اسم دارد این کار را می کند. یک بحثی دارند به نام دولت اسم. دولت اسم یعنی هر اسمی یک سلطنتی دارد. این همانی است که ما الان داریم می گوییم اگر خدا بخواهد ببخشد با اسم غفور می بخشد. بخواهد بداند با اسم علیم می داند. بخواهد کار بکند با اسم قدیر کار می کند. یک چیزی هست، دولت اسم. ببینید خدا هم «الظاهر» است و هم «الباطن». دنیا، دولت اسم «الظاهر» است. خدا خودش را تجلی کرده پایین آورده، پهن کرده، نشان داده. خدا اصلاً بر اساس اسم «الظاهر»، دنیا را خلق کرده. همان گونه که دنیا را پهن کرده، همان گونه هم جمع می کند (کما بدأنا اول خلق نعیده). این جمع کردن هم بر اساس یک سری اسماء دیگرش است. اگر بر اساس اسمائی مثل محیی، خالق و اینها دارد پهن می کند، بر اساس اسمائی مثل ممیت، معید، ماحی و این جور اسماء هم قبض می کند. اگر آنجا بسط می کند، اینجا هم در قبض می گیرد و قبض می کند و جمع می کند (و الارض قَبْضَتْهُ) و می برد به سمتی که آنجا ظهور و دولت اسم «الباطن» است. این اتفاقی که خدا دارد بسط می کند و بعد قبض می کند، که از اسم «الظاهر» داریم می رویم و عالم دارد می رود به سمت اسم «الباطن»، این مثل این است که مسافری هستیم در نقطه ای داریم جایی می رویم. این مسیر را هم ما تعیین نکرده ایم که چگونه برویم. این مسیر ناموس خداست که از اسم الظاهر حرکت می کند و دارد دنیا کلا می رود به سمت اسم «الباطن». که وقتی قیامت می شود دیگر ظهور تام «الباطن» است. دیگر آنجا همه بر اساس باطن است.

[افرادی که] در کنار اهل بیت بودند، براساس مناسبات بدنی شان کار می کردند. یعنی گاهی اوقات شما می دیدید که می آمدند کنار اهل بیت قرار می گرفتند، به لحاظ بدنی نزدیک ترین بودند. به لحاظ نسبی، به لحاظ سببی. نزدیک ترین به پیغمبر بودند، ولی در واقع دورترین به پیغمبر بودند. بودند یا نبودند؟ نسبت به ائمه همین گونه بوده اند. نسبت به پیامبر همین گونه بوده اند. آن چیزی که خیلی وقتها معیار بوده، همین بدنی ها بوده. بحث الظاهر است دیگر. به لحاظ ظاهری مختصات

خود را چگونه قرار دادند؟ البته آنجا هم آیات می فرستد به سمت اینکه گول ظاهر را نخورید، بروید سراغ باطن. دوره غیبت دوره ای است که ظهور اسم «الباطن» است. یعنی چه؟ یعنی کسی به حضرت نزدیک است که واقعا و حقیقتا نزدیک است. دیگر معیار در دوری و نزدیکی بدن نیست. مثل خود خدا. خدا همین گونه است که کسی نزدیکی و دوری اش با خدا بر اساس نزدیکی و دوری بدنی که نیست. بر اساس نزدیکی و دوری حقیقی است که اتفاق دارد می افتد، چقدر حقیقتش دارد به خدا نزدیک می شود. چقدر مراتبش دارد به خدا نزدیک میشود. دوره هایی که می خواهد اتفاق بیفتد و آدمهایی که می خواهند این وسط پالایش شوند، براساس اسم «الباطن» و با حالت قیامتی پالایش می شوند. در حقیقت پالایشی بر اساس ویژگی های قیامت در این دوره انجام می شود. مثل خود مردن و قیامت. آنجا که دیگر نزدیک بودن و دور بودن به خدا و رحمت و بهشت و جهنم، مکان که ندارد. یک جایی که نیست. بر آن اساس اتفاق می افتد. اینجاست که تازه اتفاقات تمحیصی باید بیفتد، اتفاقات قیامتی باید بیفتد در این دوره تا آن پالایش اتفاق بیفتد. چون قرار است کلا بزنند ظاهر را خراب کنند. باطن اتفاق بیفتد، باطن ظهور کند. ظهور باطن با حوادث سهمگین اتفاق می افتد. مثل خود قیامت. همان گونه که قیامت با حوادث سهمگین اتفاق می افتد. یعنی شما بحث تقطع اسباب؛ «و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب» [را ببینید]. نه اینکه اسباب این گونه اند که الان کار می کنند، آن موقع کار نمی کنند. اسباب همین الان هم کار نمی کنند، آن موقع هم کار نمی کنند. همه اش تحت قاهریت الهی است. اسباب هرچه هست دست خداست. آنجا در حوادث سهمگین، انسان میفهمد که اسباب دست خداست.

من یک موقع در این جلسات ماجرای فلک را گفتم. ماجرای فلک، ماجرای معروفی است در ماجراهای قرآنی. وقتی که می خواهد آن اخلاص را ازش یاد بکند، معمولا در این ماجرای فلک می آورد. در این ماجرای سهمگین فلک معلوم میشود که این وقتی افتاده «و ظنوا ان لا ملجأ الی الله الا الیه» وقتی که میفهمد که دیگر خبری نیست و دیگر تمام شد، آنجا «دعوا الله مخلصین له الدین». واقعا اخلاص آنجا بیرون میزند. چرا؟ به خاطر اینکه اسباب قطع میشود و وقتی اسباب قطع میشود این اتفاق می افتد. حتی فکر کنم امام صادق (علیه السلام) است که کسی آمده اسم اعظم را خواسته، حضرت گفته دست و پایش را بگیرد و بیندازدش داخل آب. او را انداختند در آب و آن قدر صدا میزند، فکر می کرده دارند شوخی می کنند، بعد می بیند که واقعا دارد می میرد. حضرت هم داشته

اند صحبتشان را ادامه می داده اند. بعد یک باره خدا را صدا میزند. حضرت می گویند دست و پایش را بگیرید و بیاورید بیرون. به او می گویند آن چیزی که در این حادثه سهمگین گیت آمد، این همان اسم اعظم است. اسم اعظم همین است. تجلی هایی که براساس تجلی های قیامت و ظهور اسم الباطن که ناموس الهی است، بخواید اتفاق بیفتد، با حوادث سهمگین اتفاق می افتد. این ویژگی این دوره است. کسی نخواهد این دوره، این ویژگی را از خود بروز ندهد. اساسا این گونه اتفاق می افتد. چون که باید یک قیامت اتفاق بیفتد. قیامتی در زمین اتفاق بیفتد و با مختصات قیامت. این باید اتفاق بیفتد. آنجا دیدن و ندیدن براساس چشم سر نیست. خیلی وقتها دیدن حضرت براساس چشم سر نیست. در آن دوره ها قیامتی اتفاق می افتد. که اصلا قرار است جور دیگری ما زندگی کنیم.

در روایات هست که امام باقر (علیه السلام) با ابوبصیر دم در مسجد ایستاده اند. یک جلوه قیامتی کرده اند. بعد به ابوبصیر گفتند که از کسانی که از مسجد بیرون می آیند بگو اباجعفر کو؟ شروع می کنند همه می آیند بیرون. ابو بصیر از این سوال تعجب می کند. یک تجلی قیامتی حضرت بوده آن موقع. از همه می پرسد شما اباجعفر را دیده اید؟ می گویند نه. در صورتی که حضرت کنار ابوبصیر بوده. بعد ابوهارون مکفوف می آید بیرون. کور بوده. حضرت می گویند از او هم سوال کن. از او سوال می کند که اباجعفر را دیده ای؟ می گوید بله همین جاست، کنار تو. می گوید از کجا دیدی؟ چگونه دیدی؟ می گوید مگر کوری؟ اینجاست دیگر.

آنجا اصلا قرار نیست حضرت براساس چشم سر دیده شود. باطنی دیده می شود. دیدن حضرت به صورت «باطنی» است که اساسا در این دوره مهم است. چون که «قیامتی» جلوه کرده است؛ شما باید بگویی مگر کوری؟ حضرت که معلوم است و دیده می شود. یک موقع بحث این است که علاقه مندیم به چشم سر ببینیم. علاقه خوبی است. منتهای مراتب این حرف مطابق با زمان نیست. دقت می کنید؟ یعنی اینی که توصیه بکنیم... اینجاست که میگوییم شناختن موقعیت موجب توصیه های بی هدف و بی پایه می شود. یک کاری بکنیم برویم حضرت را ببینیم. ببینیم چه بگوییم؟! این ذوق خوبی است. نمی خواهیم تو این ذوق بزنی. ولی مثل این می ماند که کسی الان بگوید ما می شود خدا را ببینیم؟ در این دوره. خدا را اساسا قرار نیست کسی ببیند. بله، خدا را هم بخواهی ببینی تجلی

بکند می شود امام زمان. یعنی بخواهد کشیده شود بیاید پایین، می شود امام زمان. این ذوق و دلدادگی، ذوق و دلدادگی خوبی است. منتها آنچه که قرار است مطابق این زمان اتفاق بیفتد، بحث شناسایی این زمان است. او در یک تجلی قیامتی قرار دارد. دنیا در ظهور اسم الباطن قرار دارد. در این دوره ما واقع هستیم، با مختصاتی که باید بنشینیم و راجع به آن گفتگو کنیم.

قرار است حضرت را ببینیم با چشم سر؟ نخیر. قرار است بدن دیگر کار نکند. قرار است حضرت را با چشم باطن ببینیم. به صورتی که بگوییم مگر کوری؟ حضرت را میبینی؟ بله خوب می بینیم. قرار است که این اتفاق بیفتد، نه آن. تا اینجا این تابلوی یک خطی ما باشد؛ یک حقیقت کمالیه ای بر اساس یک فشاری، ضرباتی، که در گونه ای از گونه های الباطن و قیامت قرار گرفته ایم باید فشارمان بدهند تا در این فشارها از ظهر دست بکشیم و به سمت الباطن حرکت کنیم. که حالا لوازم و تبعاتی دارد. این تابلوی یک خطی اش.

روش بحث در این جلسات چه خواهد بود؟ سعی می کنیم آن تابلویی که جلویمان قرار می دهیم بحث آیات باشد و روایات را در دامنه آن طرح می کنیم. ممکن است بگویید چگونه از آیات استفاده می کنیم؟ مگر ما آیه ای در این زمینه داریم؟ من اینجا باز یک مقدمه باید بگویم، که خیلی مقدمه مهمی است. گرچه تفصیل این مقدمه را نمی توانم الان بگویم. این مقدمه را همیشه به خاطر داشته باشید. و آن این است که فاتح قله ی انسانی به کجا رسیده است؟ بحث است سر آن. البته ما الان سر آن بحث نمی کنیم. آن چیزی است به نام حقیقت محمدیه. و انبیاء دیگر شبیه شئون آن حضرت می شوند. انبیاء دیگر، شئونات آن حضرتند. تعبیر دقیقی از بحث «خاتمیت و اشراف و هیمنه» که در قرآن داریم: [پیامبر خاتم] بر همه انبیاء «مهیمننا علیه» و «شاهد» است. داریم که «و جئنا بک علی هولاء شهیدا». پیغمبر بر همه شاهد است. خودش بر همه هیمنه دارد و کتابش هم «مهیمننا علیه» است. و او خاتم است. تعبیر خاتم بودن، صرفا تعبیر زمانی نیست. چون در ذهن ما تقریبا این به عنوان تعبیر زمانی آمده؛ یعنی بعد از ایشان دیگر پیغمبر نیست. این درست است ولی به این دلیل است که خود جریان خاتمیت اتفاق افتاده است؛ یعنی همین گونه به سمت صعود که داشته حرکت میکرده، فاتح این قله در یک زمانی در بدن عنصری اش به دنیا آمده است. ولی این حقیقت اساسا حقیقتی است که بوده و در سبق کتابی این حقیقت بوده. برای همین ذکر صلوات بر محمد



و آل محمد ذکر اختصاصی همه انبیا بوده است. که این را به عنوان سرّ، این ذکر را دست به دست می کرده اند، چون خودشان معنی اش را می فهمیدند که این ذکر چیست. گاهی به مناسبتی به برخی از اصحابشان هم این ذکر را یاد می دادند. مثلا در جریان فشارهایی که فرعون بر بنی اسرائیل آورد، آن نبی که با آنها بود گفت اگر می خواهید این فشار فرعون روی شما کم شود و اثرش کم شود، این ذکر را بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد. و اینها نمی دانسته اند این چیست. اینها [ذکر را] می گفتند و وقتی می گفتند این فشار برطرف می شد. به دلیل این که در سَبَق کتابی، حضرت بوده است؛ وقتی خواسته در بدن عنصری اش جلوه کند، در ۱۴۰۰ سال پیش ایشان جلوه کرده. بقیه انبیا عملا شأنی از شئون خود حضرتند. یعنی حضرت یک جلوه کرده، عیسی شده. یک جلوه دیگر کرده موسی شده. حضرت این جلوه را کرده. برای همین حضرت عیسی نیست، عیسیای محمدی است. اینها فامیلی دارند، فامیلی همه شان همین است. موسای محمدی، نوح محمدی است. ابراهیم محمدی است، الیاس محمدی است. و چون این گونه است، حقایق پایین عملا آمادگی برای حقایق بالاست. صنف حقیقتی که در پایین دارد اتفاق می افتد، حقایقی است که در بالا دارد اتفاق می افتد. و اینها آمادگی است برای آن بالایی. به عبارتی مثلا ما در روایاتمان داریم که حضرت یحیی «و آتیناه الحکم صبیا» شده به جهت اینکه این اتفاق و آمادگی برای حضرت جواد (علیه السلام) ایجاد شود. این حقیقت برای آن حقیقت اتفاق افتاده است، نه بالعکس. نه نمونه، که بگوییم این یک نمونه است این نمونه را نگاه کردی؟ پس این هم یک نمونه شبیه آن نمونه. نه، اتفاقا اصلا این مقدمه است برای آن حقیقت بالاتر. برای حقیقت بالاتر، این حقایق پایین تر اتفاق می افتد. حقایق پایین تر برای دریافت حقایق بالاتر اتفاق می افتد. اگر این چنین است، که این مقدمه خودش یک بحث بسیار درازدامن است، که همه به نوعی وجود ختمی مقید هستند، یعنی حضرت ختمی را یک قید بزنید میشود نوح، یک قید بزنید میشود... خودش یکهو جلوه کند، میشود خود وجود حضرت. و گرنه یک قید بخورد میشود حضرت نوح. چرا من این را عرض می کنم؟ روایات ما به این نکته خیلی توجه داده اند و ما غافلیم. که همه انبیا و ویژگیهای همه انبیا را می خواهد ببرد در حضرت حجت. آن سنن و اختصاصات آن نبی را می خواهد ببرد در حضرت حجت. و آنجا تبیین کند. چون که خلاصه پیغمبر هم، که گفته اند هم اسم من است و هم کنیه من است، اینها صرفا این نیست که اسمشان شبیه است. این به این معناست که ظهور تام پیغمبر در وجود حضرت

دارد اتفاق می افتد. چون یک مقدمه دیگری در بحثهای امام شناسی هست که علمی که پایین بیاید بالا نمی‌رود. یعنی چیزی که با پیغمبر پایین آمده، حتماً به دست کسی دیگر اینجا وجود دارد. برای همین است که گفته اند بر وجود ما به سوره قدر احتجاج کنید، تنزل الملائكة و الروح با فعل مضارع آمده، قلبی باید باشد که این را بگیرد. و این قلب مطهر حضرت ولی عصر است. و این که گفته اند هم نام من است یا اسم ایشان را به صورت م ح م د آورده اند صرفاً یک کار تقیه ای یا ضد اطلاعاتی نیست، این گونه که بعضی توضیح می دهند. نه این گونه نیست. فهمیدن اینکه م ح م د چه اسمی است خیلی کار سختی نیست. در برخی روایات درباره دجال گفته اند: «کتب علی ناصیته ک ف ر». این حروف در کنار هم باشد یک خاصیت دارد و جدا از هم باشد خاصیتی دیگر دارد. اینها را به موقع عرض خواهم کرد که هر کدام از اینها یک کد و رمز است. خلاصه، هر چیزی که در یوسف هست، در وجود حضرت هست. یعنی آنجا جلوه تام است. یعنی شما می گوئید این را قید زدیم شد یوسف، باید برگردانید بکنیدش تام، میشود حضرت. میگوئید موسی این گونه، موسی را جمع کنید و تام کنید ببرید بالا، میشود حضرت. و این راهی است که خود اهل بیت در این زمینه باز کرده اند. شما به عنوان مثال میبینید که در روایات تولد حضرت با تولد حضرت موسی قرین شده، مثلاً گفته اند آنچه که جزء اسرار تولد حضرت موسی است، این سنت موسوی است که در بهترین حالت و کامل ترین وضعیت خود در تولد حضرت ولی عصر است. برای همین است که امام زمان تا به دنیا می آیند چه میفرمایند؟ «و نرید ان نم ن علی الذین...»، آن آیات سوره قصص را می گویند. اینها همه کد است. اینها حرف دارد. نباید سرسری از این پیغامها گذشت. و شما وقتی که در قرآن به عنوان سند تام اگر می بینید این تعداد آیه راجع به تولد حضرت موسی داریم، به دو نکته ذهنتان حساس شود: ۱. تولد حضرت موسی چه در سوره قصص چه در سوره طه، سهم هدایتی خیلی زیادی دارد که این قدر روی آن مانور داده اند. داستان نیست. سهم هدایتی زیادی دارد. چون که این مقدار آیه به آن اختصاص داده اند. این گونه نبوده که تولد همه انبیاء را داشته باشیم، مثلاً تولد حضرت یوسف را که نداریم. یک جریان دیگر از حضرت یوسف داریم. این آیات گزینشی آمده است. وقتی که دارد تولد حضرت موسی در دو سوره با آیات فراوان گفته می شود، یعنی ماجرای تولد حضرت موسی سهمی که در هدایت بشریت دارد، بسیار سهم هدایتی بالایی است. ۲. با این مقدمه و نگاهی که گفتیم این آیات برای فهم جریان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سهم فراوانی دارد.

این تولد چه پیامی دارد می‌دهد؟ ما در حضرت مهدی به کجاها باید توجه بکنیم؟ به آنجاهایی که قرآن توجه کرده. سنی از انبیا مدام یاد شده، که اینها در حضرت مهدی قرار است اتفاق بیفتد. اینها باید شناسایی شود. و آنها را یک بار دیگر در جریان حضرت مهدی بازتعریف کنیم. این می‌شود روش قرآنی بحث راجع به حضرت مهدی، با این مقدماتی که عرض کردم. آن موقع است که شما می‌بینید که خیلی حرف در قرآن هست؛ راجع به غیبت و ظهور و همه اینها، هرچه که ماجرای الباطن باشد، آنجا بحثهایی است که در این حوزه از بحثهای قرآنی کاملاً به کار می‌آید و ما هم در دامنه آن، روایات را طرح می‌کنیم. این نیست که صرفاً ذوق ماست که داریم این کار را انجام می‌دهیم. خود روایات در این حوزه وارد شده اند که این چنین تبیینی دارند می‌کنند. این گونه است که می‌شود یک جریان را به صورت قرآنی به این سبک پیش برد.

همیشه یک ظرف برای نگهداری علم پیغمبر روی زمین باید وجود داشته باشد. برای همین فقط این نیست که ائمه همه از نور پیغمبرند، بلکه همه از نور پیغمبرند منتها به صورت جزئی. ائمه به صورت تام و تمام از نور پیغمبرند و هرآنچه که در وجود پیغمبر است، باید علمی که در وجود پیغمبر است به صورت عنصری باید کسی باشد تا تمام آن را نگه دارد. این خاصیت سنت عالم است. برای همین می‌گویند نمی‌شود علم پایین بیاید و بعد بالا رود. وقتی پایین بیاید، یکی هست که دیگر آن را می‌گیرد. یک بدن عنصری دیگری آن را می‌گیرد. اصلاً روایات ما راجع این بحث که زمین خالی از حجت نیست، مربوط به همین چیزهاست. زمین، خالی از حجت نمی‌تواند باشد. باید بیاید در زمین، نه به صورت آن حقیقت عالی بلکه باید بیاید در زمین قرار بگیرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين